

اتحادیه اروپا و شکست راهبرد درگیرسازی در قبال روسیه

نادر پورآخوندی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۵

چکیده:

اتحادیه اروپا بعد از فروپاشی شوروی تلاش کرد کشورهای بلوک شرق را در درون ساختار سیاسی و ارزشی خود ادغام و از این طریق صلح و ثبات را در سطح قاره اروپا نهاده‌اند. از این رو، آن‌ها بر مبنای راهبرد درگیرسازی که مبتنی بر دو اصل اساسی دموکراسی سازی و ادغام در اقتصاد لیبرال بود به تعامل با کشورهای بلوک شرق خصوصاً روسیه پرداختند. این راهبرد در قبال برخی از کشورهای بلوک شرق مانند لهستان، مجارستان و... با موفقیت به اجرا درآمد و آن‌ها با پذیرش اصول هنجاری اتحادیه اروپا به عضویت این اتحادیه درآمدند. اما این راهبرد در مورد روسیه موفق نبود و حمله روسیه به اوکراین نشانه‌دهنده شکست کامل این راهبرد در قبال روسیه بوده است. از این رو مقاله حاضر این سوال را مطرح می‌سازد چرا این راهبرد در قبال روسیه شکست خورده است؟ مقاله حاضر استدلال خواهد کرد ضعف ذاتی موجود در این راهبرد عامل اصلی شکست راهبرد درگیرسازی اتحادیه اروپا در قبال روسیه بوده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد راهبرد درگیرسازی اتحادیه اروپا تنها در قبال قدرت‌های متوسط و کوچک بلوک شرق موثر بوده و به دلیل برخورداری روسیه از قدرت و فرهنگ سیاسی قوی ناکام بوده است. این مقاله برای تأیید دیدگاه خود از روش تبیینی استفاده کرده است.

واژگان اصلی: راهبرد درگیرسازی، اتحادیه اروپا، روسیه، اقتصاد لیبرال، دموکراسی سازی.

۱. گروه علوم سیاسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

فروپاشی شوروی و سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۹۱ فرصت تاریخی برای غرب محسوب می‌شد. غرب توانست با اتخاذ سیاست مهار، بدون شلیک یک گلوله بزرگ‌ترین و مهم‌ترین رقیب خود، یعنی شوروی را شکست دهد. از این رو کشورهای اروپایی در قالب اتحادیه اروپا تلاش نمودند از این فرصت تاریخی برای ایجاد ساختار سیاسی و امنیتی یکسان و هماهنگ در سراسر قاره اروپا استفاده نمایند و از این طریق نقش بیشتری در صحنه بین‌المللی ایفا کنند.

بلوک شرق، به اولین آوردگاه اتحادیه اروپا برای ایفای نقش جدید تبدیل شد. این بلوک، به لحاظ امنیتی و سیاسی وابستگی بسیاری به شوروی سابق داشت و با فروپاشی شوروی دچار بحران‌های سیاسی و امنیتی عمیقی گردید. بحران‌های سیاسی و امنیتی در بلوک شرق سابق، هم یک فرصت و هم یک تهدید برای کشورهای اروپایی محسوب می‌شد. از نظر آن‌ها، بحران‌های سیاسی و امنیتی در این کشورها مانند یوگسلاوی، به منزله آغاز بحران در کل منطقه بود و از سوی دیگر، تمایل این کشورها برای بهره‌مندی از سرمایه و فناوری کشورهای پیشرفته اروپایی بستری برای نفوذ و تاثیرگذاری اتحادیه اروپا در حوزه نفوذ شوروی سابق فراهم کرده بود.

کشورهای اروپایی تلاش کردند با تدوین یک راهبرد مناسب بحران‌های سیاسی و امنیتی در بلوک شرق را کنترل و مدیریت نمایند. آن‌ها رویکرد جامعه‌پذیرسازی را در پیش گرفتند. رویکرد جامعه‌پذیرسازی مبتنی بر این فرض است که از طریق یکسان سازی نظام هنجاری و ارزشی این جوامع با نظام هنجاری اتحادیه اروپا می‌توان صلح و ثبات را در منطقه اروپا به ارمغان آورد. اتحادیه اروپا، بر اساس این رویکرد، راهبرد درگیرسازی^۱ را در قبال این کشورها از جمله روسیه در پیش گرفت. بر خلاف راهبرد مهار دوران جنگ سرد، که در صدد انزوای بلوک شرق بود، راهبرد درگیرسازی قصد داشت با ایجاد پیوستگی چندگانه و متعدد و با مشروط‌سازی تعاملات کشورهای بلوک شرق با اتحادیه اروپا، سیاست‌ها و رفتارهای آن‌ها را در عرصه‌های داخلی و خارجی تغییر دهد.

آن‌ها قصد داشتند با استفاده از این راهبرد و با استفاده از نهادهای سیاسی و اقتصادی، بلوک شرق خصوصاً روسیه را در نظام بین‌المللی ادغام سازند، نظامی که هنجارها و ارزش‌های آن مبتنی بر نظام ارزشی غرب بود. کشورهای اروپایی توانستند با استفاده از این راهبرد و سازوکارهای موجود در آن یعنی نظام پاداش و تنبیه بسیاری از کشورهای بلوک شرق سابق مانند لهستان، چک، مجارستان و... را

^۱. Engagement Strategy

در نظام ارزشی اروپا ادغام سازند. اما حمله روسیه به اوکراین نشان داد که این سیاست در رسیدن به مهم‌ترین هدف خود، یعنی ادغام روسیه در نظام هنجاری و ارزشی اروپا ناکام ماند. از این رو، مقاله حاضر این سوال را مطرح می‌سازد که چرا راهبرد درگیرسازی اتحادیه اروپا بر خلاف سایر کشورهای بلوک شرق در مورد روسیه موفق نبوده است؟ مقاله حاضر بر مبنای اصول راهبرد درگیرسازی استدلال خواهد کرد ضعف‌های ساختاری این راهبرد و عدم تناسب نظام پادشاهی اتحادیه اروپا با نیازهای روسیه موجب شکست این راهبرد گردید. به عبارت دیگر، این مقاله استدلال خواهد کرد که اگر اتحادیه اروپا راهبرد هوشمندانه‌تری در قبال روسیه اتخاذ می‌کرد احتمالاً می‌توانست جلوی یکی از مهم‌ترین بحران‌های قاره اروپا یعنی حمله روسیه به اوکراین را بگیرد. بر این اساس مقاله حاضر ابتدا در قالب بحث نظری به بررسی راهبرد درگیرسازی می‌پردازد. آنگاه مبنای راهبرد درگیرسازی اتحادیه اروپا در قبال روسیه را مورد بررسی قرار می‌دهد و در بخش آخر به دلایل شکست این راهبرد می‌پردازد.

۱. چارچوب نظری: راهبرد درگیرسازی

راهبرد درگیرسازی در مطالعات روابط بین‌الملل عموماً به عنوان یک راهبرد سیاست خارجی شناخته می‌شود که به ارائه انگیزه‌های مثبت برای دستیابی به اهداف اشاره دارد. از نظر مورگنتا، دو راهبرد برای مقابله با سیاست توسعه‌طلبانه کشورها یا قدرت‌های در حال ظهور وجود دارد که عبارتند از راهبرد مهار و راهبرد درگیرسازی. هدف از این دو راهبرد، حفظ وضع موجود و موازنه قدرت میان قدرت‌ها است. بر خلاف راهبرد مهار که به دنبال تحدید قدرت دشمنان با استفاده از همه ابزارهای موجود است، راهبرد درگیرسازی یک فرایند برای ترغیب همکاری از سوی دولت مخالف می‌باشد. راهبرد درگیرسازی به دنبال تغییر سیاست خارجی و داخلی کشور هدف و آوردن آن در حوزه نفوذ خود است. این راهبرد، به طور کلی غیر اجباری و غیر تنبیهی است و به دنبال از بین بردن دشمنی و اعمال فشار به منظور تسلیم نیست بلکه به دنبال نوعی مصالحه می‌باشد (Cha, 2000: 137) و به طور فعالانه به دنبال تبدیل روابط خصمانه به روابط غیر خصمانه و تغییر رفتار و اهداف دولت تهدیدکننده است. دولتی که از این نوع راهبرد استفاده می‌کند معمولاً دو هدف را دنبال می‌نماید: نخست کمک به دولت هدف به منظور تغییر شرایط خود و دیگری زمینه‌سازی برای استفاده احتمالی از خشونت در صورت امتناع دولت هدف از همکاری. به عبارت دیگر طرفداران درگیرسازی معتقدند درگیرسازی بهترین شیوه عملی برای ایجاد ائتلافی برای مجازات کشور خاطی

است. ایجاد این ائتلاف، برای اعمال فشار موثر بر کشور خاطی بسیار ضروری است؛ چرا که اجرای مجازات مستلزم موافقت سایر اعضا در خصوص ناکامی اقدامات مسالمت‌آمیز از جمله دیپلماسی است (Cha, 2002a: 83). استفاده از این راهبرد به صورت کوتاه مدت یا بلند مدت، بستری برای بکارگیری سایر راهبردها فراهم می‌کند. اگر این راهبرد با موفقیت همراه گردد دولت توسعه‌طلب به تدریج سیاست‌های خود را تغییر خواهد داد و جذب الگوی غالب خواهد شد؛ اما اگر این راهبرد با شکست مواجه شود مبنایی برای حمایت از سایر سیاست‌ها و اقدامات از جمله سیاست‌های تحریم و مقابله نظامی فراهم می‌کند.

علاوه بر این، با توجه به برتری اقدام چندجانبه بر اقدام یک جانبه، شکست راهبرد درگیرسازی می‌تواند مبنایی برای اتحاد بین‌المللی به منظور اقدام علیه کشور متخاصم فراهم کند (Cha, 2002b: 71). کارآیی این راهبرد بیشتر هنگامی است که در قبال کشور آسیب‌پذیر به کار گرفته شود. آسیب‌پذیری امنیتی و اقتصادی به عنوان ابزاری برای فشار تلقی می‌گردند و سیاست‌هایی که در برگیرنده پاداش و مجازات مانند تحریم، فشار دیپلماتیک یا عملیات نظامی باشند در قبال چنین کشورهایی از قابلیت اجرایی بالایی برخوردار است از این رو، شناخت دقیق آسیب‌پذیری‌های اقتصادی یا امنیتی کشور هدف به اجرای دقیق و موثر راهبرد درگیرسازی کمک می‌کند.

راهبرد درگیرسازی به چندین رویکرد تقسیم می‌شود: نخست؛ رویکرد سخت‌گیرانه است. این رویکرد به ندرت روی می‌دهد؛ زیرا نسبت به دولت هدف بسیار سختگیرانه است. این شکل از درگیرسازی، معمولاً در روابط با کشوری به اجرا در می‌آید که رفتار خارجی آن پیش‌بینی‌ناپذیر است. این رویکرد، به دنبال این نیست که آیا دولت هدف رفتار و سیاست خارجی خود را تغییر می‌دهد یا خیر؛ بلکه برعکس، به دنبال این موضوع است که آیا دولت هدف نسبت به راهبرد درگیرسازی واکنش نشان می‌دهد یا خیر. اگر دولت هدف نسبت به راهبرد درگیرسازی واکنش نشان ندهد با مجازات‌های مناسب مواجه می‌شود. معمولاً کشوری که تمایل چندانی برای مشارکت در فرایند درگیرسازی را نداشته باشد نسبت به این راهبرد واکنش نشان نخواهد داد و با بهانه‌های مختلف از اجرای تعهدات خود خودداری خواهد کرد. رفتار کره شمالی در قبال راهبرد درگیرسازی کره جنوبی و آمریکا در اوایل دهه ۲۰۰۰، نمونه‌ای از این نوع راهبرد است.

رویکرد دوم درگیرسازی مشروط و غیر مشروط است. این تقسیم‌بندی مبتنی بر دیدگاه ریچارد هاس و مگان اوسولویان در زمینه راهبرد درگیر سازی است (Haass and O' Sullivan, 2000: 2).

درگیرسازی مشروط مبتنی بر روابط بین دولتی است. بر مبنای این نوع درگیرسازی، دولت اجراکننده به دولت هدف مشوق‌هایی اقتصادی و سیاسی در صورت تغییر در سیاست داخلی و خارجی می‌دهد. در این رویکرد تحریم‌ها یا حذف تحریم‌ها به عنوان بخشی از ابزارهای گسترده در اجرای راهبرد درگیرسازی تلقی می‌شوند. درگیرسازی غیرمشروط کمتر الزام‌آور است؛ چرا که مشوق‌هایی بدون هیچ گونه انتظاراتی به دولت هدف ارائه می‌شود و دولت هدف نیز به مشوق‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی واکنش مثبت نشان می‌دهد. در اجرای درگیرسازی غیر مشروط مشوق‌های فرهنگی بسیار تاثیرگذار می‌باشند؛ چرا که تغییر رژیم را بیشتر محتمل می‌سازد. اجرای درگیرسازی غیر مشروط نیازمند زمان و تلاش بسیار زیاد است و اجرای موفقیت‌آمیز آن مستلزم ایجاد شبکه‌ای از متحدان و مشورت با آن‌ها می‌باشد. درگیرسازی غیر مشروط در مقایسه با درگیرسازی مشروط منفعلانه است؛ زیرا آن‌ها مزایای عملی خاصی را به دنبال ندارند. طرفداران این نوع درگیرسازی معتقدند روابط اقتصادی با دشمن به مرور زمان موجب تغییر رفتار خارجی دولت هدف و در نتیجه منجر به کاهش تهدید خواهد شد. این رویکرد، مبتنی بر این فرض است که اخلال در روابط اقتصادی به چند دلیل می‌تواند هزینه‌بر باشد (Kahler and Kastner, 2006: 526). نخست آن که شرکت‌ها شاید دارایی‌های خود را از دست بدهند و نتوانند آن را در جای دیگر مستقر سازند. دوم آن وابستگی متقابل شروع جنگ بین دو دولت ادغام شده را کمتر محتمل می‌سازد.

رویکرد سوم، درگیرسازی واقع‌گرایانه است. طرفداران رویکرد درگیرسازی واقع‌گرایانه معتقدند این نوع درگیرسازی متناسب کشوری است که نه دوست و نه دشمن است. از منظر این رویکرد، دولت اجراکننده راهبرد درگیرسازی باید انتظارات حساب شده‌ای در مورد سرعت و استلزامات فرایند درگیرسازی داشته باشد و انتظارات کوتاه مدت را کنار گذاشته و بر اهداف بلند مدت تمرکز کند؛ چرا که انتظار تغییر در سیاست‌های دولت هدف در مدت زمان کوتاه غیر واقع‌گرایانه و در بهترین شرایط غیر ممکن است. علاوه بر این، اجرای سیاست‌های نادرست می‌تواند منجر به روابط خصومت‌آمیز بین کشور اجراکننده راهبرد درگیرسازی و کشور هدف شود. ادغام در نظم موجود و اجرای اصلاحات داخلی دولت هدف در بلند مدت در راستای منافع حیاتی دولت اجراکننده راهبرد درگیرسازی می‌باشد.

این رویکرد، بین جامعه دولت هدف و خود دولت هدف تمایز قائل می‌شود و دولت اجراکننده راهبرد درگیرسازی برای دستیابی به اهداف بلندمدت خود باید هر دو را مورد توجه قرار دهد (

316:2001, McFaul). تمایز بین دولت و جامعه بسیار مهم است؛ چرا که چشم‌انداز همکاری بین دولت با دولت نامشخص است و این احتمال وجود دارد که در بلند مدت با تغییر در دولت‌های کشورهای هدف سیاست‌های آنها نیز تغییر کند. اما احتمال تغییر در سطح داخلی کشور هدف بسیار زیاد است. از این رو، باید بیشتر بر همگرایی بین شهروندان، شرکت‌ها و سازمان‌های غیر دولتی تأکید نمود. بر خلاف رویکردهای دیگر که بر همکاری اقتصادی در فرایند درگیرسازی تأکید دارند، این رویکرد معتقد است تأکید بر موضوعات امنیتی مانند رژیم کنترل تسلیحات بسیار مهم‌تر است؛ چرا که این اقدام نشان خواهد داد که دولت اجراکننده راهبرد درگیرسازی به دنبال کسب برتری راهبردی علیه دولت هدف نیست و این امر به ایجاد ثبات راهبردی و اعتماد متقابل کمک می‌کند و نمایانگر جنبه‌های عملی و عقلانی است.

رویکرد چهارم، درگیرسازی اقتصادی است. درگیرسازی اقتصادی به معنی سیاست عامدانه برای بسط پیوندهای اقتصادی با دشمنان به منظور تغییر در رفتار و سیاست دولت هدف و بهبود روابط دو جانبه است. طرفداران این نوع رویکرد معتقدند تعاملات اقتصادی رفتار صلح‌آمیز را تقویت و عوامل اختلاف‌زا در روابط بین دو قدرت را تضعیف خواهد کرد در نتیجه خطرات آن بسیار کمتر از راهبرد مهار است (Papayouanou and Kastner, 2000: 7). استفاده از رویکرد درگیرسازی اقتصادی بین دولت‌های دمکراتیک عمدتاً در بستر رژیم‌های بین‌المللی و میان دشمنان عمدتاً بعد از اولین استفاده از تهدیدات قهری صورت می‌گیرد.

محققان بین دو نوع تعامل اقتصادی تمایز می‌گذارند: سیاست مشروط که گاهی اوقات از آن به عنوان هویچ اقتصادی نیز نام برده می‌شود. این سیاست به جای تهدید دولت هدف، مبنی بر قطع منافع اقتصادی در صورت عدم تغییرات سیاسی، وعده افزایش منافع اقتصادی را در قبال تغییرات سیاسی مطلوب می‌دهد. چندین پیش شرط برای بکارگیری درگیرسازی اقتصادی وجود دارد (Drezner, 1995: 191-2000) که عبارتند از هزینه مبادلات (هر چه هزینه مبادلات کمتر باشد استفاده از این نوع سیاست بیشتر خواهد بود)؛ سیاست‌های داخلی کشور دریافت‌کننده (برخی از جناح‌های داخلی مخالف راهبرد درگیرسازی هستند)؛ فقدان اعتماد بین طرفین (هنگامی که اعتماد متقابل در زمینه دریافت کمک در قبال تغییر رفتار وجود نداشته باشد)؛ نفوذ دولت‌ها بر شرکت‌های داخلی (اگر این شرکت‌ها دریافتند که تعاملات با دولت هدف نامطلوب است حکومت باید آنها را متقاعد سازد که معامله با دولت هدف روندها را تغییر خواهد داد و برعکس، اگر شرکت‌های داخلی معامله با

دولت هدف را مطلوب دانستند دولت باید بتواند این معاملات را مشروط به تغییرات در رفتار دولت هدف سازد).

۲. مبانی راهبرد درگیرسازی اتحادیه اروپا در قبال روسیه

فهم روابط روسیه با اتحادیه اروپا در شرایط حاضر تا حد زیادی مستلزم درک رویکرد اتحادیه اروپا در قبال روسیه بعد از فروپاشی شوروی است. اتحادیه اروپا از فروپاشی شوروی به عنوان فرصت طلایی برای ترسیم اروپای واحد مبتنی بر ارزش‌هایی استفاده کرد که هویت و ماهیت رفتار آنها با سایر قدرت‌ها را تعریف می‌کرد. اروپا قصد داشت خود را به عنوان یک قدرت لیبرال تعریف کند و مشتاق بود این ارزش‌ها را در داخل و خارج از مرزهای خود ترویج نماید (Kapoor, 2021: 11). بر مبنای این رویکرد، اتحادیه اروپا بعد از پایان جنگ سرد، به عنوان یکی از عوامل اصلی ارتقای ارزش‌های لیبرال در جهان تبدیل شده است. هدف اروپا از این اقدام، ایجاد "حلقه‌هایی از دوستان" بود. چرا که اروپایی‌ها معتقد بودند دولت‌های لیبرالی با هم وارد جنگ نمی‌شوند و از این طریق بهتر می‌توان صلح و امنیت بین‌المللی را تضمین نمود. از این رو، لیبرالیسم‌سازی کشورهای اروپای شرقی در قالب اصلاحات سیاسی (دمکراسی‌سازی) و اقتصادی (ادغام این کشورها در نظام اقتصادی جهان آزاد) به اصول اصلی راهبرد درگیرسازی اتحادیه اروپا در قبال کشورهای بلوک شرق تبدیل شد. به عبارت دیگر، اتحادیه اروپا تلاش نمود با ایجاد ارتباط بین اصلاحات سیاسی و اقتصادی همراه با افزایش مشوق‌های مالی و تجاری به این هدف خود دست یابد.

بدین منظور اتحادیه اروپا از ابزار نهادی، یعنی گسترش اعضای اتحادیه اروپا برای ترویج این ارزش‌ها استفاده نمود. اتحادیه اروپا بر مبنای این ابزار نهادی، چندین موافقت‌نامه با کشورهای بلوک شرق از جمله روسیه منعقد نمود که مبتنی بر دو اصل بنیادین دمکراسی‌سازی (به عنوان نماد اصلاحات سیاسی) و ادغام در اقتصاد لیبرال (به مثابه نماد اصلاحات اقتصادی) بود. این دو اصل نمایانگر راهبرد کلان اتحادیه اروپا در منطقه اروپا به خصوص رفتار با روسیه بوده است.

۲.۱. دمکراسی‌سازی در روسیه

"موافقت‌نامه مشارکت و همکاری"^۱ و سند "راهبرد مشترک اتحادیه اروپا در مورد روسیه"^۲

^۱ . Partnership and Cooperation Agreement (PCA).

^۲ . Common strategy of the European Union on Russia

چارچوب سیاسی روابط بین روسیه و اتحادیه اروپا را مشخص می‌سازد. این اسناد چارچوب سیاسی مدل اروپایی در زمینه حکمرانی و نمایانگر راهبرد اتحادیه اروپا در مورد دموکراسی پایدار، باز و تکرگرایانه در روسیه بود. ارزش‌هایی که این سند بر آن تاکید داشت، در برگرفته موضوعاتی مانند حکومت دموکراتیک رقابتی، رژیم انتخاباتی، حقوق مدنی، آزادی‌های سیاسی، حسابرسی و دولت کارآمد (حکمرانی خوب) بود. از نظر این اسناد، اجرای این ارزش‌ها مستلزم چهار شرط دولت‌بودگی (کنترل انحصاری دولت بر اعمال قدرت فیزیکی مشروع)، توانمندی اداری دولت و جامعه مدنی بود (Yildiz, 2022: 6). هدف کلی این اسناد تحول روسیه مطابق با مدل اروپایی بود.

تحولات روسیه در دوران گورباچف به خصوص اجرای برنامه اصلاحات سیاسی و اقتصادی در قالب برنامه گلاسنوست و پروستریکا، زمینه مناسبی را برای تحقق دموکراسی و رعایت حقوق بشر در روسیه فراهم نمود. با فروپاشی شوروی و قدرت‌یابی یلتسین در روسیه، فرایند دموکراسی‌سازی در روسیه گسترش یافت. یلتسین اجرای دموکراسی را ابزار مناسبی برای تثبیت قدرت خود در قبال رقبای داخلی، به خصوص کمونیست‌ها و ملی‌گرایان، و همچنین کسب حمایت‌های بین‌المللی می‌دانست (Saari, 2009: 736). از این رو شروع به پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای غربی نمود. رهبران جدید، پذیرش این هنجارها را به عنوان ابزاری برای رهایی از استثنائگرایی سستی روسیه و تبدیل روسیه به یک کشور اروپایی نرمال می‌دانستند.

کشورهای غربی و اتحادیه اروپا نیز معتقد بودند که حمایت سیاسی و مالی از دولت یلتسین برای تقویت اجرای برنامه‌های دموکراسی‌سازی و تقویت نیروهای دموکراسی‌خواه در روسیه حیاتی است. از این رو، آن‌ها در قالب برنامه "حمایت از دموکراسی در روسیه" شروع به حمایت از دولت یلتسین و فعالیت افراد و نهادهای مروج دموکراسی در روسیه نمودند و به منظور برطرف نمودن نیازهای فرایند گذار از نظام شوروی، فعالیت‌های خود را افزایش دادند. برای مثال موسسه تحت حمایت جورج سورس و بنیاد مک‌آرتور به حمایت از سازمان‌های غیر دولتی فعال در زمینه حقوق بشر پرداختند. این سازمان‌ها در حوزه‌هایی مانند کمک به ایجاد احزاب سیاسی و انجام انتخابات، حمایت از رسانه‌های مستقل، حفاظت از حقوق بشر و تقویت جامعه مدنی فعالیت می‌کردند. عنصر اصلی این فعالیت‌ها ایجاد بسترهای مناسب برای انجام انتخابات آزاد بود.

بعد از این که روسیه در سال ۱۹۹۴ شروع به عملیات نظامی در چچن نمود، اتحادیه اروپا علی‌رغم حمایت کلی از دولت روسیه، شروع به انتقاد از نقض حقوق بشر در روسیه کرد و موافقت‌نامه اولیه

در مورد تجارت را به حالت تعلیق درآورد. بعد انقلاب رنگین در اوکراین و گرجستان روابط بین روسیه و اتحادیه اروپا در زمینه حقوق بشر دچار بحران شد. دولت‌های اروپایی شروع به انتقاد از روسیه در زمینه نقض عامدانه تعهدات اروپایی‌ها در زمینه انتخابات دموکراتیک نمودند. پارلمان اروپا در اکتبر ۲۰۰۶ در اجلاس استراسبورگ قطعنامه دموکراسی‌سازی در روابط خارجی اتحادیه اروپا را تصویب نمود و از آن زمان به بعد دموکراسی و حقوق بشر را در کانون هر گونه روابط بین اتحادیه اروپا و روسیه قرار گرفت.

روسیه در قبال این انتقادات از استانداردهای دوگانه غرب در قابل دموکراسی انتقاد نمود و مفهوم "دموکراسی مستقل" را مطرح کرد. روسیه بر مبنای این مفهوم استدلال نمود روسیه یک کشور دموکراتیک است و این واقعیت نباید توسط هیچ کشوری مورد چالش قرار گیرد. از نظر روسیه، تردید نسبت به ماهیت دموکراتیک روسیه به مثابه مداخله ناخواسته در امور داخلی روسیه تلقی می‌گردد. هدف روسیه از این کار، دفاع از روسیه در مقابل مداخله قدرت‌های اروپایی و نشان دادن منزلت خود به عنوان یک قدرت برتر بود (Chatterjee, 2023: 143).

۲.۲. ادغام در نظام اقتصادی جهان آزاد

یکی از اصول اساسی راهبرد درگیرسازی، ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی و استفاده از نهادهای اقتصادی بین‌المللی و ادغام کشورها در این نهادها به عنوان ابزاری برای تاثیرگذاری بر رفتار خارجی و به دنبال آن تغییر سیاست خارجی کشورها است، خصوصاً آن که از آغاز قرن بیست یکم، این فرایند به ویژگی اجتناب‌ناپذیر نظام اقتصادی جهان تبدیل شده است. کشورها غربی با توجه به توانمندی اقتصادی و فناوری خود بارها از این اصل برای تاثیرگذاری بر رفتار خارجی بسیاری از کشورها استفاده نمودند. استفاده از این اصل یکی از مهم‌ترین ابزار قدرت‌های اروپایی برای تاثیرگذاری بر رفتار خارجی روسیه بوده است، خصوصاً آن که عقب افتادگی اقتصادی و تکنولوژی نسبت به سایر قدرت‌ها، به عنوان یکی از دلایل اصلی سقوط شوروی سابق در نظر گرفته می‌شد.

هرچند گورباچف قبل از فروپاشی شوروی، برنامه اصلاحات اقتصادی را آغاز کرده بود اما اقتصاد روسیه بعد از فروپاشی با بحران‌های گوناگونی از قبیل تورم بالا، تعهدات مالی خارجی طاقت‌فرسا، رکود شدید و منابع درآمدی اندک مواجه بود که از نظر بسیاری اصلاح آن شبیه به "تعمیر کشتی به هنگام طوفان" بود. مقامات روسیه نیز با اذعان به این ضعف اساسی، بعد از فروپاشی شوروی تلاش

¹ . Sovereign Democracy

نمودند فوراً آن را برطرف سازند. از این رو، اصلاحات ساختار اقتصادی روسیه به اولویت اصلی تبدیل گردید.

اگرچه میان نخبگان روسی در زمینه ضرورت مدرن شدن و توسعه اقتصادی اجماع نظر وجود داشت؛ اما دیدگاه‌های متعارضی در زمینه جهت‌گیری اقتصادی روسیه طرح گردید. غرب‌گرایان، معتقد بودند که از توسعه اقتصادی مطابق با اصول اروپایی باید پیروی نمود در مقابل، اسلاوگرایان معتقد بودند که روسیه دارای فرهنگ و تاریخ مختص به خود است و باید مطابق با سنت خود توسعه یابد. این نگرش‌های متضاد خود را در قالب آنالیتیک‌گرایان و اورآسیاگرایان نشان داد. در نهایت، برنامه توسعه اقتصادی روسیه بر مبنای نگرش غربی تدوین گردید. از این رو، نظام اقتصادی بازار آزاد جایگزین اقتصاد برنامه‌ریزی شده دروان کمونیست شد و اصلاحات اقتصادی غرب‌گرایانه به عنوان تنها راه خروج از بحران اقتصادی تلقی گردید.

بر این اساس، برنامه اقتصادی برای کاهش نقش دولت در اقتصاد و افزایش نقش بخش خصوصی در اقتصاد تدوین شد. هدف از این برنامه، ثبات اقتصادی، آزادسازی اقتصادی، رفع موانع و محدودیت‌ها در زمینه فعالیت‌های اقتصادی و تجارت خارجی و خصوصی‌سازی بود (Connolly, 2020: 78). برنامه‌ریزان سیاست اقتصادی روسیه ادغام در اقتصاد جهانی را به عنوان اهداف سیاسی و اقتصادی نگاه می‌کردند. از منظر اقتصادی، این برنامه قصد داشت دو ضعف عمده اقتصاد روسیه یعنی کمبود منابع مالی برای سرمایه‌گذاری و فقدان فناوری نوین را بر طرف نماید. از نظر برنامه‌ریزان اقتصادی، رقابت با شرکت‌های خارجی باعث می‌شد که شرکت‌های روسی مدرن‌تر، کارآمدتر و رقابت‌پذیرتر شوند. این برنامه به لحاظ سیاسی نیز موجب تضعیف گروه‌های طرفدار نقش بیشتر دولت در اقتصاد می‌شد. در نتیجه این امید وجود داشت که ادغام در اقتصاد جهانی همانند اصلاحات سیاسی، قدرت مقامات و تجار طرفدار اقتصاد شوروی را تضعیف سازد.

بر این اساس، بهبود روابط اقتصادی با کشورهای غربی خصوصاً اتحادیه اروپا از اهمیت بالایی برخوردار شد. در دهه ۱۹۹۰، در حدود ۴۰ تا ۴۵ درصد از مبادلات خارجی روسیه با اتحادیه اروپا بود و حجم مبادلات تجاری بین روسیه و اتحادیه اروپا هفت برابر بیشتر از کل سال‌های آخر شوروی شد. در حدود نیمی از سرمایه‌گذاری خارجی در اقتصاد روسیه از سوی اروپا بود. اروپا تا سال ۲۰۱۸، در حدود ۲۷۶ میلیارد در روسیه سرمایه‌گذاری نمود که در حدود ۷۵ درصد کل سرمایه‌گذاری خارجی در روسیه بود. روسیه در سال ۲۰۱۹ پنجمین شریک تجاری اتحادیه اروپا بود

و اتحادیه اروپا به بزرگ‌ترین شریک تجاری روسیه تبدیل شد و ارزش مبادلات تجاری بین دو کشور ۲۳۲ میلیارد دلار رسید. با توجه به این که نفت و گاز یکی از حوزه‌های مهم اقتصاد روسیه را تشکیل می‌دهد، اروپا به یکی از بازارهای اصلی صادرات نفت و گاز روسیه تبدیل شد به نحوی که اروپا قبل از حمله روسیه به اوکراین، ۴۰ درصد از گاز و ۲۷ درصد نفت خود را از روسیه تامین می‌کرد (Kapoor, 2021: 11).

روسیه اگر چه تعامل خود را با اتحادیه اروپا گسترش داد اما علاقه چندانی برای عضویت در این نهاد نداشت عمدتاً به این دلیل که ساختار تصمیم‌گیری این نهاد به گونه‌ای است که به کشورهای کوچک قدرت تأثیرگذاری همانند قدرت‌های بزرگ می‌دهد. علاوه بر این، به اتحادیه امکان مداخله در امور داخلی کشورها را می‌دهد، حال آن که تضعیف حاکمیت ملی چندان مطلوب روسیه نیست. در مقابل روسیه تلاش نمود از طریق تقویت روابط با اتحادیه اروپا از آن اتحادیه به عنوان ابزاری برای ادغام در نظام اقتصاد جهانی یعنی عضویت در سازمان تجارت جهانی و هفت کشور صنعتی جهان استفاده کند تا از این طریق منزلت خود به عنوان قدرت بزرگ را حفظ کند و از سوی دیگر بر روند آتی تحولات جهان نیز تأثیر بگذارد. از این رو، روسیه با حمایت اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۲ به عضویت سازمان تجارت درآمد. اتحادیه اروپا بعد از عضویت روسیه در سازمان تجارت طی بیانیه‌ای اعلام کرد موقعیت جغرافیایی و اهمیت بازار روسیه این کشور را به یکی از مهم‌ترین شریک‌های تجاری اتحادیه اروپا تبدیل خواهد کرد.

۳. دلایل شکست راهبرد درگیرسازی اتحادیه اروپا

حمله روسیه به اوکراین در سال ۲۰۱۴ و ۲۰۲۲ خوش بینی‌های اولیه در خصوص درگیرسازی با روسیه و تغییر رفتار آن و تبدیل رفتار خارجی روسیه به یک رفتار نرمال و معمولی را از بین برد. این حمله نمایانگر شکست راهبرد درگیرسازی اروپا در قبال روسیه بود. اروپا به دنبال این حمله به رویکرد دوران جنگ سرد در قبال روسیه یعنی راهبرد مهار برگشت و شروع به وضع تحریم‌ها علیه روسیه نمود به نحوی که روابط روسیه و اروپا به پائین‌تر از دوران جنگ سرد رسید. اتحادیه اروپا در اکتبر ۲۰۱۶ اصول راهنما برای تعامل با روسیه را تصویب نمود که نمایانگر عبور از رویکرد درگیرسازی موجود در موافقت‌نامه مشارکت و همکاری بود. چندین عامل در شکست راهبرد درگیرسازی اتحادیه اروپا در قبال روسیه موثر بوده است؛ که عبارتند از:

۳.۱. ضعف ذاتی راهبرد درگیرسازی

راهبرد درگیرسازی بر یک دوگانگی ارزشی استوار است به این معنا که اجرا کننده راهبرد درگیرسازی از منزلت اخلاقی بالاتری نسبت به طرف مقابل برخوردار است و طرف مقابل در جایگاه پائین‌تری قرار دارد. از این منظر، روابط بین روسیه و اتحادیه اروپا در یک موقعیت نابرابر قرار دارد و روسیه باید به خاطر نیازهای اقتصادی، رفتار خود را مطابق با قواعد اتحادیه اروپا تنظیم کند. اسناد گوناگونی که در زمینه روابط بین اتحادیه اروپا و روسیه تدوین شدند مانند "موافقت‌نامه مشارکت و همکاری با روسیه" (۱۹۹۷)، "راهبرد مشترک" (۱۹۹۹) و "راهبرد جهانی اروپا" (۲۰۱۶) بر مبنای این اصل استوار بودند. این امر در خصوص مسائل دموکراسی و حقوق بشر در روسیه بسیار مشهود بود.

این نوع تعامل به اتحادیه اروپا موقعیت "هژمون هنجاری" اعطا می‌کند و به اتحادیه اروپا این حق را می‌دهد که در خصوص رویه کشورها در زمینه دموکراسی، کثرت‌گرایی، حقوق بشر و غیر "حرف آخر" را بزند (Prozorov, 2016: 41). از این منظر، اتحادیه اروپا به عنوان یک امپراطوری هنجاری رفتار می‌کند که هنجارها، قواعد، معیارها، و الگوهای حکمرانی را به سایر کشورها صادر می‌کند و از این طریق به بازتولید هویت هنجاری اتحادیه اروپا می‌پردازد (Del Sarto, 2021: 143).

این اسناد، تلاش دارند تا ساختار سیاسی و اقتصادی روسیه را مطابق مدل اروپایی درآورند و عدم انطباق روسیه با این رویه سبب گردید که آن‌ها شروع به انتقاد از روسیه کنند. این به منزله آن است که روسیه باید همه قواعد و هنجارهای اتحادیه اروپا را بدون داشتن هیچ گونه ابزاری برای تاثیرگذاری بر آن‌ها بپذیرد؛ در غیر این صورت روسیه به عنوان کشور غیر اروپایی نشان داده خواهد شد که هنجارهای ارزشی اروپایی را رعایت نمی‌کند و یک کشور غیر قابل اعتماد، غیر قابل پیش‌بینی و مستحق رفتار احتیاط‌آمیز است. بر این اساس، هر نشانه از قدرت داخلی و خارجی روسیه ورای معیارهای اتحادیه اروپا، به مثابه بازی با حاصل جمع جبری صفر و خطری برای اروپا تلقی می‌گردد.

این نگرش، کاملاً مغایر با اهداف و مقاصد روسیه از تعامل با اروپا بوده است. روسیه قصد داشت از طریق پیوند با اتحادیه اروپا منزلت و قدرت خود را به عنوان یک اورآسیایی و به عنوان یک قدرت دارای منزلت بین‌المللی حفظ کند. علاوه بر این، روسیه خود را به عنوان کشوری تصور می‌کند که دارای سطح بالایی از خوداتکایی و اعتماد به نفس است و دارای توانایی بالایی برای مقاومت در قبال نفوذ قدرت‌های خارجی می‌باشد. از این رو، از نظر روسیه، نقد اتحادیه اروپا از رفتار روسیه و

پذیرش آن از سوی روسیه به عنوان نشانه‌ای برای تضعیف موقعیت بین‌المللی روسیه و همچنین به مثابه ابزاری برای تاثیرگذاری بر تحولات سیاسی داخلی روسیه تلقی می‌شد.

۳.۲. برداشت نادرست از قدرت اتحادیه اروپا

کشورهای اروپایی بعد از پیمان ماستریخت به صورت یک اتحادیه واحد درآمدند و تلاش نمودند با ایجاد پول و سیاست خارجی و امنیتی واحد به صورت یک بازیگر مستقل و تاثیرگذار در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی عمل کنند. اتحادیه اروپا اگر چه به عنوان دومین قدرت اقتصادی دنیا محسوب می‌شود اما قدرت روسیه حتی در اوایل دهه ۱۹۹۰، از بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپا بیشتر بود و بعد از آلمان، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، هلند و اسپانیا در جایگاه هفتم قرار داشت (Hamilton, 2005: 295). علاوه بر این، انرژی کانون اصلی روابط بین اتحادیه اروپا و روسیه قرار بود. منافع روسیه و اتحادیه اروپا در زمینه انرژی، متقابل و مکمل یکدیگر بود. روسیه نیازمند تقاضای بلند مدت اتحادیه اروپا برای انرژی و همچنین سرمایه‌گذاری اروپایی‌ها برای توسعه منابع انرژی خود بود در مقابل، اتحادیه اروپا نیز نیازمند دسترسی مطمئن و بلند مدت به انرژی روسیه بود. اتحادیه اروپا می‌خواست با استفاده از منابع انرژی روسیه خود را از بحران‌ها و نوسانات نفت منطقه خاورمیانه رها سازد.

بسیاری معتقدند روابط اقتصادی خصوصاً روابط در حوزه انرژی موجب تقویت قدرت تاثیرگذاری اتحادیه اروپا بر روسیه نشد بلکه برعکس، روسیه از نیاز اروپا به انرژی برای تاثیرگذاری بر رفتار اتحادیه اروپا در زمینه گسترش اتحادیه و جلوگیری از عضویت اقمار سابق شوروی در این اتحادیه استفاده کرد. برای مثال در سال ۲۰۰۶ دادگاه عالی روسیه عملیات توسعه پروژه گاز و نفت سالخاین ۲ را به حالت تعلیق درآورد. ۵۵ درصد پروژه ساخالین به شرکت رویال دوچ - شل و ۲۰ و ۲۵ درصد دیگر آن به ترتیب به دو شرکت ژاپنی میتسوی و میتسوبیشی تعلق داشت (Massari, 2007: 10).

تحت فشار قرار دادن شرکت‌های غربی در روسیه خصوصاً شرکت‌هایی که در مراحل آغازین فروپاشی شوروی وارد پروژه‌های این کشور شدند و با استفاده از ضعف و نیاز روسیه امتیازات فراوانی بدست آوردند نمایانگر این واقعیت است که روسیه بعد از گذار از بحران‌های اولیه فروپاشی شوروی، با توجه به ثبات اقتصادی به تقویت موضع خود در قبال کشورهای غربی پرداخته است و دیگر غرب را به عنوان ابزاری برای کسب سرمایه‌گذاری و بازار تلقی نمی‌کند. روسیه به خصوص

بعد از بحران اقتصادی در سال ۲۰۰۸ تمایل خود را برای گسترش روابط اقتصادی با بلوک غیر غربی افزایش داده است به نحوی که در حال حاضر چین و هند به عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت روسیه تبدیل شدند. گسترش روابط نفتی روسیه با هند و چین سبب گردید که تحریم‌های نفتی اتحادیه اروپا بعد از حمله روسیه به اوکراین، کارایی چندانی نداشته باشد.

علاوه بر این، روسیه تلاش نمود با ایجاد و عضویت در بلوک اقتصادی گوناگون مانند بریکس، اوپک پلاس و پیشنهاد شکل‌گیری سازمانی همانند اوپک در حوزه گاز، نقش‌آفرینی خود را در حوزه انرژی و اقتصادی افزایش دهد. ویژگی عمده این بلوک‌های اقتصادی جدید در مقابل بلوک اقتصادی قدیمی مانند اتحادیه اروپا یا گروه ۷ این است که روسیه بر فرایند تصمیم‌گیری همه این نهادها تأثیرگذار است و از این طریق می‌تواند در روند تحولات آتی اقتصاد جهان تأثیرگذار باشد و در عین حال قدرت خود را نیز افزایش دهد. علاوه بر این، روسیه از طریق ایجاد چنین نهادهایی قصد دارد ناکارآمدی سازمان‌های قدیمی و غیر قابل پذیرش بودن شرایط ورود به این نهادها را نشان دهد و از این طریق مشروعیت بین‌المللی این نهادها را کاهش دهد (Salzman, 2019: 21).

۳.۳. حساس بودن نسبت به تحولات داخلی

یکی از ضعف‌های اساسی راهبرد درگیرسازی، ثابت فرض نمودن ارزش پاداش راهبرد درگیرسازی در طی دوران طولانی مدت است. به عبارت دیگر، این راهبرد شاید در کوتاه مدت موثر باشد؛ اما در بلندمدت تغییر نگرش حاکمان کشور دریافت‌کننده یا تغییر سیاست‌ها و اقدامات اجراکننده راهبرد درگیرسازی باعث می‌شود که پاداش‌های موجود در این راهبرد کارایی لازم را نداشته باشد.

غرب‌گرایان روسیه بسیار امیدوار بودند که پاداش‌های اقتصادی اتحادیه اروپا موجب تقویت موضع آن در عرصه داخلی شود. اما اقدامات ناتو در بحران کوزوو و همراهی اتحادیه اروپا با ناتو، سبب گردید که نگرش روس‌ها در همان سال‌های آغازین نسبت به اتحادیه اروپا تغییر یابد. تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی روسیه چه در دوران شوروی و چه در دوران آغازین بعد از فروپاشی شوروی، بین اروپا و آمریکا و بین مداخله نظامی آمریکا و چندجانبه‌گرایی صلح‌آمیز اتحادیه اروپا تمایز قائل بودند (Prozorov, 2016: 6). مداخله اتحادیه اروپا در امور کوزوو برای روس‌ها مورد پذیرش بود اما همراهی اتحادیه اروپا با ناتو در عملیات کوزوو از نظر روسیه به عنوان خیانت به ایده اروپایی حاکمیت دولت بود.

همراهی اتحادیه اروپا با ناتو در بحران یوگسلاوی، برای روسیه بسیار ناگوار بود؛ چرا که ناتو به

عنوان نماد دوران جنگ سرد، برای مقابله با شوروی (روسیه) تاسیس شده بود. دوم آن که روسیه شدیداً به مفهوم حوزه نفوذ وابسته بود و آمریکا در قالب ناتو وارد حوزه نفوذ روسیه در اروپای شرقی شده بود که برای حفظ امنیت روسیه بسیار ضروری بود. از نظر روسیه، آمریکا یک همسایه قابل پیش‌بینی و دوست نیست و اگر آمریکا خواهان نظم جدیدی در اروپا بود باید ناتو را منحل می‌کرد و نیروهای خود را از آلمان خارج می‌نمود.

این همراهی بتدریج این نگرش را در روسیه پدید آورد که هدف اتحادیه اروپا از گسترش به سمت شرق بیش از آن که ماهیت اروپایی و اقتصادی داشته باشد زمینه‌ساز گسترش ناتو به سمت حوزه نفوذ روسیه است. در هزاره آغازین قرن جدید خصوصاً بعد از قدرت‌یابی کمونیست‌ها و ملی‌گرایان این نگرش در روسیه غالب گردید که مضرات تقویت روابط با اتحاد اروپا بیش از منافع حاصل از همکاری با آن است. آن‌ها معتقد شدند اتحادیه اروپا، روسیه را انکار می‌کند و مساله روسیه و اتحادیه اروپا ناشی از مسائل حقوق بشری و دموکراسی نیست بلکه اتحادیه اروپا بزرگی روسیه و توانایی آن برای مقابله با مشکلات را به چالش می‌کشد (Prozorov, 2016: 42). از این زمان به بعد اتحادیه اروپا به یک مساله و مشکله در روابط با روسیه تبدیل شد و روسیه به تدریج شروع به انتقاد از استانداردها و رفتارهای دوگانه اتحادیه اروپا در خصوص مسائلی مانند حقوق بشر و دموکراسی نمود و با وضع قوانین امکان دسترسی اتحادیه اروپا به حوزه‌های سیاسی و اقتصادی روسیه را کاهش داد.

نتیجه‌گیری

اتحادیه اروپا بعد جنگ سرد تلاش کرد در قالب یک قدرت نهادی صلح و امنیت در قاره اروپا را تامین نماید. از این رو، سعی نمود از طریف جامعه‌پذیرسازی الگوهای حکمرانی خود را در بلوک شرق گسترش دهد و یک نظم لیبرالی مبتنی بر دموکراسی و اقتصاد آزاد را در منطقه ایجاد نماید. بدین منظور با اتخاذ راهبرد درگیرسازی مشروط که عمده‌تأ مبتنی بر پاداش‌ها (همکاری اقتصادی و سیاسی و عضویت در اتحادیه اروپا) است رفتار و ساختار سیاسی و اقتصادی کشورهای بلوک شرق سابق را تغییر دهد. روسیه یکی از مهم‌ترین کشورهای بود که اتحادیه اروپا تلاش کرد ساختار سیاسی و اقتصادی و رفتار خارجی آن را مطابق با راهبرد درگیرسازی تغییر دهد.

هدف راهبرد درگیرسازی این بود که از طریق مشابهت‌سازی ساختار سیاسی و اقتصادی کشورها و افزایش تعامل و ایجاد وابستگی متقابل بین کشورها صلح و امنیت منطقه‌ای را حفظ کند. این مقاله با

بررسی روابط بین روسیه و اتحادیه اروپا نشان داد که در عصر جهانی شدن خصوصاً به هنگام وجود قدرت‌هایی که به لحاظ ارزشی و هنجاری در تضاد با اتحادیه اروپا قراردارند، راهبرد درگیرسازی اتحادیه اروپا از کارآیی چندانی برخوردار نیست. علاوه بر این، رفتار روسیه با اتحادیه اروپا نشان داد که این راهبرد در قبال کشورهایی که به لحاظ سیاسی و اقتصادی دارای توانمندی بالایی هستند کارایی چندانی ندارد و همان گونه که رفتار کشورهای مانند چک، لهستان، مجارستان و ... نشان داد کارایی آن بیشتر در مورد کشورهای کوچک و ضعیف است. به طور کلی می‌توان این گونه استنباط نمود که اتخاذ راهبرد نامناسب از سوی اتحادیه اروپا و عدم توجه به ملاحظات و نیازهای روسیه و همچنین نگاه دستوری اتحادیه اروپا به کشورهای بلوک شرق، خصوصاً روسیه نقش موثری در ترغیب روسیه به دوری از راهبرد اتحادیه اروپا و عدم پذیرش توصیه و اقدامات این نهاد برای رفع مشکلات امنیتی خود و همچنین توسل به جنگ برای تحقق اهداف خود داشته است.

منابع

- Cha, Victor (2000). "Engaging North Korea credibly", *Survival*, 42(2), pp 136-155.
- Cha, Victor D. (2002a). "Korea's Place in the Axis", *Foreign Affairs*, 81(3), pp. 79-92.
- Cha, Victor D. (2002b). "Hawk Engagement and Preventive Defense on the Korean Peninsula", *International Security*, 27(1), pp. 40-78.
- Chatterjee, Anirban (2023). "Sovereign Democracy": Russian Response to Western Democracy Promotion in the Post-Soviet Space", *Jadavpur Journal of International Relations*, 27, (2), pp. 143-168.
- Connolly, Richard (2020). *The Russian Economy: A Very Short Introduction*, Oxford, Oxford University Press.
- Del Sarto, Raffaella A. (2021). From European Colonial Enterprise to 'Normative Empire Europe' in Raffaella A. Del Sarto (ed), *Borderlands: Europe and the Mediterranean Middle East*, Oxford, Oxford University Press.
- Drezner, Daniel W. (2000). "The Trouble with Carrots: Transaction Costs, Conflict Expectations, and Economic Inducements", *Security Studies*, 9(2), pp. 188-218.
- Kapoor, Nivedita, (2021), "Russia-EU Relations: The End of a Strategic Partnership", *Observer Research Foundation*, Issue Brief, No. 451, pp. 1-23.
- Haass Richard N. and O'Sullivan M, Eghan L. (2000). "Engaging Problem Countries", *Policy Brief*, No. 61. Available at: <http://www.brookings.edu/comm/policybriefs/pb61.pdf>.
- Hamilton, Carl B. (2005). "Russia's European economic integration: Escapism and realities", *Economic Systems*, No. 29, pp. 294-306.
- Kahler, Miles and Kastner Scott L. (2006). "Strategic Uses of Economic Interdependence: Engagement Policies on the Korean Peninsula and Across the Taiwan Strait", *Journal of Peace Research*, 43, (5), pp. 523-451.
- Massari Maurizio (2007). "Russia and the EU Ten Years On: A Relationship in Search of Definition", *Italian Journal of International Affairs*, 42(1), pp. 1-15.
- McFaul, Michael A. (2001), "Realistic Engagement: A New Approach to American-Russian Relations," *Current History*, 100(468), pp. 313-321.
- Papayanou, Paul A. Kastner, Scott L. (2000). "Assesing the Policy of Engagement with China," *Institute on Global Conflict and Cooperation*, available At: <http://repositories.cdlib.org/igcc/PP/pp40>.
- Prozorov, S. (2016). *Understanding Conflict Between Russia and the EU: The Limits of Integration*, New York: Palgrave MacMillan.

- Saari ,Sinikukka, (2009). “European democracy promotion in Russia before and after the ‘colour’ revolutions”, *Democratization*, 16(4),pp. 732-755.
- Salzman , Rachel S. (2019), *Russia, Brics, and the Disruption of Global Order* , Washington DC:, Georgetown University Press.
- Yildiz, Tuğçe, (2022). “The Eu’s “Democracy Promotion” Policies in Ukraine and Georgia: Is It a Normative Cover in Front of the Eu-Russia Tug-of-love?”, *Journal of Administrative Sciences* , 21(47),pp.1-26.